



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

دیالکتیک در بستر واقعیت

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره های ۷۱، ۷۳

اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۶۰

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - خرداد ماه ۱۳۶۹

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - مرداد ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- ۷..... تقابل با تضادها، راه رشد توده‌ها و بست باروری مکتب
- ۸..... چهره مسلمین و نقش اسلام
- ۸..... ایدئولوژی استوار بر دو پایه تئوری‌های عام و تئوری‌های خاص
- ۱۰..... تشکیلات به عنوان تبلور مبارزه، راه رسیدن به حقیقت‌ها از
- ۱۱..... باروری مکتب در پهنه عینیات و یا «اصل اجتهاد»
- ۱۲..... تقابل با تضادها، راه خودآگاه ساختن توده‌ها
- ۱۵..... منشاء تکوین تضادها در جامعه
- ۱۶..... «رفتن» و «راه»ی که انبیاء برای حل تضادها ارائه دادند
- ۱۸..... شیوه برخورد با تضادها
- ۲۰..... مبارزه پیشگام و مبارزه توده

تقابل با تضادها، راه رشد توده‌ها و بست باروری مکتب

چندی است که در مقالات مختلف، با شما از چگونگی‌های حرکت پیشگام و وظایف او سخن می‌گوئیم، آنچه در زیر و در شماره‌های آینده خواهید خواند و درج مطالبی چون امت وسط بر مبنای راه وسط و نظایر آن برای آن است تا باز مروری کنیم بر «آنچه باید کرد» و «آنچه که می‌توان کرد» امیدواریم تا با طرح این مباحث، ملاک‌های بارورتری برای حرکت خویش به دست آوریم زیرا نیازهای بی‌شماری که سرا پای جامعه ما را فرا گرفته است، کوله بار وظایف پیشگام را، بارها سنگین‌تر می‌کند و ما نیز در پیمودن این راه، از آفت‌ها و انحراف‌ها مصون نیستیم، گاه ممکن است تنها به یک یا دو رشته از نیازها بپردازیم و از دیگر دردها غافل بمانیم و گاه ممکن است شتاب‌ها و یا کندکاری‌ها ما را در دام خویش گرفتار کند و نیروهای ما را به هرز کشانده و یا بی اثر سازد، اما با این حال مایوس نمی‌شویم، معتقدیم که همواره باید به ارزیابی مستمر پرداخت و این سوال را باز پرسید که «در کجای راهیم؟» تا خطیرترین وظایف خویش را دریابیم و برای پاسخ به این سوال، پرسش‌های دیگری نیز باید طرح کرد: کدامین جریان‌های سلطه، حاکمیت خویش را بر توده‌ها گسترده‌اند؟ ماهیت آن‌ها چیست؟ زنجیرهایی که ذهنیت توده‌ها را در بند کشیده‌اند کدامند؟ مسلمانان چگونه‌اند و اسلامی که فرهنگ مردم را تشکیل می‌دهد چه صورتی دارد؟ تا برای مان روشن‌تر گردد که پیشگام چه وظایفی بر عهده دارد و از کجا باید آغاز کند.

چهره مسلمین و نقش اسلام

باید گفت جامعه ما در انبوهی از بلاهای مزمن در دردهای خانمان سوز گرفتار آمده است، استبدادها، استثمارها، حاکمیت استعمار هر یک تنها نمودی و گوشه‌ای از دردهای بی پایان مسلمین است. قرن‌ها رکود، سستی و به بندگی گرفته شدن بی آنکه حتی احساس کرده باشیم و اضافه بر آن، چهره اسلام نیز در پرده‌های ارتجاع و استعمار پنهان شده و از آن تنها صورتکی فرهنگی باقی مانده که جز توجیه «عذاب‌های دنیوی» توده‌ها، نقشی بر عهده ندارد. این است که باید به حق تاریخ خود را، تاریخ استضعاف مسلمان‌ها و استعمار زدگی اسلام بدانیم و این دو به هیچ وجه از هم جدا نیست. اسلام به عنوان یک ذهنیت، از وقایع تاریخ چهارده قرن، از روابط طبقاتی جامعه و دو قطبی بودن‌های آن، حاکمیت‌ها و محکومیت‌ها تأثیر پذیرفته و از سوی دیگر، خود نیز با نفوذ و رسوخ در میان توده‌ها، به صورت مانعی در راه حرکت و جنبش خلق‌ها در آمده و به توجیه وضعی و «بودن» آنان پرداخته است.

اما از ورای تمام این انحراف‌ها و از زیر انبوه خاکسترهای بدعت و زنگارهای فاناتیسم و برداشت‌های طبقاتی، اسلام در مقطعی از تاریخ خون بار خویش نشان داده است که می‌تواند آتش بیافریند، سبب خیزش انقلابی خلق‌ها شد، و تاریخ را دگرگون کند و ما بر آنیم تا پیرایه‌های بدعت را از چهره اسلام بزدا کنیم تا باز نقش حرکت آفرین خویش را در این برهه از تاریخ، ایفا کند.

در این مسیر، قبل از هر چیز وظیفه داریم که به استخراج تئوری‌ها، تبیین‌ها و تکلیف‌های عام ایدئولوژی خویش پردازیم چرا که اگر بدون تکیه بر این اصول عام و زیربنایی به متون اسلامی روی آوریم برداشت‌های ما فاقد هر گونه اصالت خواهند بود و تحت الشعاع سلیقه، انتخاب و حرکت ما قرار خواهند گرفت و در نهایت، اسلام سرنوشتی بهتر از آنچه امروز دارد، پیدا نخواهد کرد. آنجا که خود بخواهیم، آن را در خدمت انقلاب در می‌آوریم و در جایی دیگر بدان نقشی توجیه گرانه و ارتجاعی خواهیم داد. به عنوان مثال اگر پیش از دریافت چهارچوب سیستم اقتصادی اسلام و شناخت دیدگاه این مکتب نسبت به استثمار و روابط طبقاتی، به موضع‌گیری در مورد مسائل اقتصادی پردازیم و اگر بدون آشنائی با نظرگاه‌های تئوریک اسلام در مورد حرکت تاریخ، وارد صحنه مبارزات سیاسی گردیم، بدون شک ره به بیراهه خواهیم برد.

ایدئولوژی استوار بر دو پایه تئوری‌های عام و تئوری‌های خاص

پس چگونه باید از اسلام به عنوان راهنمای عمل استفاده کرد؟ در اینجا باید به

دینامیسم ایدئولوژی و رابطه تنگاتنگ آن با دینامیسم انسان و جامعه اشاره کنیم. چرا که موضوع مکتب (انسان - جامعه) پیوسته در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد و ممکن نیست مکتبی بتواند با دادن چند دستورالعمل، برای همیشه حرکت جامعه را جهت دار کرده و تا آخرالزمان، بشر را بس باشد، چرا که جامعه متحول خواهد شد و این دستورالعمل‌ها به صورت ضابطه‌های دگم و متحجری درآمده، کارایی خود را از دست خواهند داد.

اما حرکت اجتماع، چهارچوب و دینامیسم مشخصی دارد که یک ایدئولوژی می‌تواند با شناخت و غالب بودن بر این چهارچوب همواره قدرت هدایت پیشگی خود را حفظ کند. آنچنان که در بحث محکمت و متشابهات نیز گفته‌ایم حرکت انسان و جامعه را در دو وجه باید نگرینیم: قابلیت‌ها و فعلیت‌ها. انسان از آنجا که موجودی مختار و انتخاب‌گر است، همواره ماهیت‌ها و صورت‌های مختلفی را پذیرا می‌شود و به تبع آن، بر جامعه نیز و روابط متضاد و متعارض حاکم می‌گردد. به عنوان مثال، زمانی بشر با حاکمیت روابط فئودالی رو به رو بود ولی امروز، این مناسبات سرمایه‌داری وابسته است که هستی و تار و پود بسیاری از جامعه‌ها را در چنگ دارد. زمانی «سرمایه داری رقابتی» خون توده‌ها را می‌مکد و امروز «پنتاگونیس» سلطه خویش را بر جهان گسترده است. در نقطه‌ای «استبداد» توده‌ها را به بند کشیده است، در جای دیگر، با سلاح «شبهه» و «استحمار»، حرکت را از توده‌ها سلب می‌کنند. این‌ها فعلیت‌ها هستند اما انسان و اجتماع، قابلیت‌های متعالی و عظیمی هم در خویش نهفته دارند: خداگونگی‌ها، تکامل جویی‌ها، بی‌نهایت طلبی‌ها، عدالت طلبی‌ها، آفرینندگی‌ها و... که با حرکت و مبارزه این خصوصیات به فعلیت در می‌آیند و توده‌ها باید قدرت اراده و تغییر دهندگی خویش را به کار گیرند تا از واقعیت‌ها (انسان و جامعه موجود) راهی به سوی حقیقت‌ها (انسان تمام، جامعه توحیدی) بگشایند و آن قابلیت‌ها را محقق سازند.

«فعلیت‌ها» با تمام صورت‌های متضاد و متعیری که دارند، از این قابلیت‌های ثابت نشأت می‌گیرند، و در سایر موجودات که از این قابلیت‌های لایتنهای بی بهره‌اند، فعلیت‌های متضاد و متعارض نیز مشاهده نمی‌شود. اما این انسان است که به خاطر برخوردار بودن از اراده، انتخاب و این امکانات بالقوه رشدی، پیچیدگی‌ها، تضادها، روابط و مناسبات خاص خویش را می‌آفریند. گاه از جامعه بستری می‌سازد تا بی‌نهایت جویی‌ها و رشد و تکامل خویش را پی گیرد و گاه جامعه، منابع و انسان‌ها را در استخدام خود در می‌آورد تا بی‌نهایت طلبی و «فزون جویی» «خویشتن کاذبش» را ارضاء کند. پس «انسان - جامعه» دینامیسمی دارند در دو بُعد «قابلیت‌ها و فعلیت

۱. رجوع شود به آوای مستضعفین شماره‌های ۳۶ و ۳۷ در حاشیه کدامین اسلام؟

ها، که فعلیت‌ها (یا متغیرات) از یک سو، زائیده و نشأت گرفته از قابلیت‌ها (ثابتات) می‌باشند^۲؛ و از سوی دیگر واقعیت‌ها (فعلیت‌ها) تنها بستری هستند که از آن می‌توان به سوی حقیقت‌ها و عینیت در آوردن قابلیت‌ها راه جست.»

پس یک ایدئولوژی نیز برای هدایت و جهت دار کردن حرکت انسان و جامعه باید بر دو پایه استوار باشد، در یک پایه و در یک وجه، به بیان تکلیف‌های کلی از انسان، جامعه و تاریخ و همچنین تکلیف‌های عام چون قیام به قسط، عمل صالح و... بپردازد و آرمان‌ها و حقیقت‌ها را روشن کند، و در پایه دوم، به واقعیت‌ها و روابط متغیر پرداخته و با ارائه تکلیف‌های خاص و مشخص، راه و چگونگی رسیدن به آن حقیقت‌ها را مطرح کند.

آنچنان که گفتیم، بدون آن تئوری‌های عام و چارچوب‌های کلی، هر حرکتی در قدم‌های اول منحرف خواهد شد و یکی از ضروریات عصر حاضر، که در آن، بسیاری از اندیشه‌ها به بن بست رسیده‌اند، تدوین این تئوری‌ها است. معلم شهید شریعتی، قسمت عمده حرکت خویش را مصروف این امر داشت و ما نیز، به اندازه خویش در این زمینه کار کرده‌ایم اما باید اذعان داشت که اگر حرکتی در این مرحله متوقف بماند و به پایه دوم نرسند و روشن نکند که چگونه باید از دل واقعیات و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم به آن حقایق دست یافت این حرکت نه تنها هیچگونه ارزش و اصالتی ندارد، بلکه آن آرمان‌ها و حقایقی را نیز که بدان‌ها معتقد است، مسخ می‌کند. اصول و تئوری‌هایی که راهنمای عمل واقع نشوند، چهره یک «فرهنگ» را پیدا خواهند نمود و اگر چه ممکن است این اصول و این اندیشه‌ها برای پیروان خوب بسیار مقدس باشند و در دنیای ذهنیات نیز مقامی بس رفیع داشته باشند، مع الوصف از آنجا که در عینیات، هیچ‌گونه کاربردی ندارد باری می‌شود بر روی دیگر بارهای بشر و گرهی ناگشوده او، خواهند افزود.

تشکیلات به عنوان تبلور مبارزه، راه رسیدن به حقیقت‌ها از بستر واقعیت‌ها

تشکیلات در حرکت خلق‌ها به عنوان وسیله‌ای تلقی می‌شود که از هدر رفتن و پراکنده شدن نیروی توده‌ها جلوگیری می‌کند. آنان را گرد هم آورده و مبارزه‌شان را سمت و سازمان می‌دهد، زیرا در آنجا که ضد خلق برای حاکمیت خود، پیچیده‌ترین روش‌ها را به کار می‌گیرد و با تکیه بر طبقات و ارگان‌های مختلف، سلطه خویش را مستر می‌سازد توده‌ها نیز مجبورند برای احقاق حقوق و صیانت از منافعشان، در قالب یک

۲. که البته - آنچنان که دیدیم - گاه این فعلیت‌ها به گونه‌ای اصولی از قابلیت‌ها ناشی می‌شوند و حالتی تکاملی پیدا می‌کنند و گاه این ناشی شدن غیر اصولی است و به فعلیت‌ها، چهره‌ای ضد تکاملی می‌بخشد.

سازماندهی منظم، نیروهای خود را هم سو و هم جهت گردانند تا مبارزه خویش را به پیش رانند.

ولی تشکیلات در رابطه با یک سیستم فکری مفهوم دیگری نیز پیدا می‌کند. تشکیلات در واقع، پل اتصال خط فکری و خط حرکتی است. تئوری‌های کلی و عامی چون «اومانیسم» و همچنین دیدگاه‌های فلسفی و جامعه‌شناسانه باید در بستر تشکیلات صورت عینی به خود بگیرند تا خط فکری از آن حالت ذهنی و تجریدی خارج شود.

تشکیلات به عنوان تبلور مبارزه، از آنجا که در ارتباطی تنگاتنگ با واقعیات قرار دارد، پیوسته «نیاز» به تئوری‌های خاص و مشخص را به وجود می‌آورد و این است که ایدئولوژی با قرار گرفتن در کنار تشکیلات و پاسخ گفتن به «نیاز»‌ها و ارائه تئوری‌های راهنمای عمل بارور تر می‌شود و رشد می‌کند.

باروری مکتب در پهنه عینیات و یا «اصل اجتهاد»

گفتیم که یک ایدئولوژی قبل از هر چیز تشکیل می‌شود از یک سلسله اصول و تئوری‌های کلی. اما این اصول اگر در ارتباطی تنگاتنگ با واقعیات قرار نگیرند، به صورت فرهنگ و ذهنیاتی ماورایی در خواهند آمد و از مقصودها و هدف‌های خویش، دور خواهند شد. این است که باید پیوسته این اصول را در ارتباط با عینیات قرار داد و از آن تئوری‌های خاص و رهنمودهای مشخص بیرون کشید. این همان اصلی است که در کتب ما، «اجتهاد» نام دارد و در شکل صحیح خود، ضامن حیات همیشگی ایدئولوژی اسلام است، در برخورد با واقعیات نه تنها می‌توان به باروری مکتب پرداخت بلکه برای پی بردن به صحت و سقم برداشت‌های خویش از آن اصول کلی، راهی جز شرکت در عمل و ارزیابی حرکت خویش وجود ندارد. شرکت در حرکت‌های اجتماعی است که عمق آن اصول را بیشتر معلوم خواهد کرد و برداشت‌های انحرافی را از ذهن خواهد زدود و به عبارت دیگر: «این مبارزه سیاسی است که... آگاهی ایدئولوژیک او (روشنفکر) را، هم تصحیح می‌کند و هم فعالیت می‌بخشد».

اما چگونه که یک سیستم فکری می‌تواند به ارائه «تئوری‌های خاص» خویش پردازد؟ این یک اصل مسلم است که بدون تبیین از موضوع حرکت و بدون شناخت انسان، جامعه و تاریخ ما، هیچ‌گاه ایدئولوژی قادر نخواهد بود درمانی را عرض کند. یک مربی برای آنکه کودکی را پرورش دهد، دو مسئله را باید برای خود حل کند: اول آن که از این کودک چه می‌خواهد بسازد و او را بر طبق چه الگویی می‌خواهد تربیت کند؟ دیگر آن که، خصوصیت‌ها و حساسیت‌های کودکی که در زیر دست او است چه

می‌باشد؟ یک ایدئولوژی نیز برای تغییر در یک جامعه، باید ویژگی‌های آن محیط را بشناسد.

اما ویژگی‌های جامعه چیست و چه چیز، ساخت روابط اجتماعی را شکل می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت تضادها. این تضادها هستند که در مناسبات اجتماعی نقشی تعیین کننده دارند. تضادهای بی شماری چون تضاد میان حاکمین و محکومین، تضاد میان طبقات مختلف استثمار کننده، خلق‌ها و استعمار، خلق‌ها و استثمار، ... جامعه را در بر گرفته‌اند و سرنوشت افراد را رقم می‌زنند. ولی شرط اصلی، چگونگی «شناخت» تضادها است؟ آیا با برخورد‌های ذهنی و از لابلای کتاب‌ها می‌توان واقعیات اجتماعی را لمس کرد و بر تضادها آگاه شد؟ به هیچ وجه! پیشگام اگر چه در کتاب‌ها و با ذهنیت خویش «دانستن تضاد»‌هایی چون کار و سرمایه، دهقان و فئودال را به دست می‌آورد، اما تنها شرکت جستن در «پراتیک اجتماعی» است که آموزش و احساس تضادها را ممکن می‌سازد. کسی که از حق اعتصاب کارگران دفاع می‌کند و کسی که اندیشه‌ای مترقی در باره سندیکالیسم را آموخته است، تلقی و احساسشان از اعتصاب با کسی که عملاً در یک اعتصاب کارگری شرکت می‌کند، همانند نیست. چرا که، شناخت تضادها و آموختن چگونگی برخورد با آن‌ها، تنها در جریان عمل میسر است.

تقابل با تضادها، راه خودآگاه ساختن توده‌ها

عینیات و واقعیاتی که توده با آن سر و کار دارد و متن زندگی‌اش را تشکیل می‌دهد عبارت است از تضادها؛ و اگر «روشنفکری» این رسالت را در خویش می‌بیند که باید کاری کرد و خود را مسئول می‌داند تا آرمان‌های ایدئولوژیک‌اش را در جامعه تحقق بخشد. از همین جا باید آغاز کند. آن «روشنفکر»ی که در میان توده‌ها کلاس دیالکتیک و پراکسیس می‌گذارد و آن دیگری که تفاوت‌های معنی و مفهوم تضاد در اندیشه‌های هگل و ملاصدرا و مارکس را برای مردم گرسنه‌ای بازگو می‌کند که حتی از تضادش با آن تاجری که به مکیدن خون‌اش مشغول است، چیزی نمی‌داند و آن گروهی که تضاد و شانتاژ خویش با فلان گروه را به میان توده می‌برد تا «رقیب» جایی برای نفوذ پیدا نکند هیچ یک درد توده‌ها را دوا نکرده‌اند و نه از آرمان‌هایی که ورد زبان خویش ساخته‌اند، چیزی می‌فهمند. از دیدگاه اینان، مفاهیمی چون سوسیالیسم، تضاد درونی، ... همه برای آن است تا رقیبان را خرده بورژوا و ارسطویی و غیره نام نهند، اما این اصول چگونه باید در امر مبارزه به کار آید و از دردهای توده چیزی بکاهد، سوالی است که روشنفکران ما، پس از احساس رنج توده‌ها پاسخ‌اش را خواهند آموخت.

روابطی که بر زندگی توده‌ها حاکم است، خود کلاف پیچ در پیچی از تضادها است، برای نمونه، در یک روستا تضادهای بی شماری چون: تضاد دهقانان با خود بر سر

تقسیم آب، تضادهای خانوادگی، تضاد با مغازه دار روستا بر سر خریدهای نقد و نسیه، تضاد با خان، تضاد با شرکت زراعی، ژاندارمری و تضاد با...، زندگی زحمت کشان آن روستا را انباشته کرده و به صورت یک سرنوشت محتوم و بی هدف حرکت و زیستن آنان را در بر گرفته است. این صورت واقعی تضادها است و به خودی خود هیچ تکاملی را باعث نمی‌گردد. فرد متعهد و مسئولی که وارد این روستا می‌شود و رسالت تحقق آرمان‌هایی عظیم را در سر می‌پروراند، باید از هر چیز با این واقعیت‌ها آشنا شود و نقش هر یک از این تضادها را در زندگی توده‌ها درک کند.

اما او می‌داند که این «واقعیت‌ها» و تضادهای چند جهته به تنهایی قادر نیست تحولی را در زندگی این روستائیان موجب شود. او باید به راهی و متدی دست پیدا کند که در بستر همین عینیات، آرمان‌ها و حقیقت‌هایی به فعلیت درآورد. این «راه» و این «متد» نه واقعیت‌های صرف است و نه تئوری‌های کلی، بلکه پیوندی است از این دو، او نه «واقعیت‌ها» را قربانی «حقیقت‌ها» می‌کند تا با ذهنیت و تئوری، خویشتن را اقتناع و اشباع سازد و نه حقیقت‌ها را قربانی واقعیات می‌گرداند تا پس از گذراندن یک دوره تلاش بی ثمر و عمل‌گرایی به تمکین واقعیات‌ها مجبور گردد، صورت اول (پرداخت به ذهنیت و بت ساختن از چار چوب سیستم فکری) به ایدئولوژی او صورتی دگم خواهد بخشید و در صورت دوم، (عمل زدگی و گم شدن در عینیت) فکر و ایدئولوژی او دنباله رو و توجیه‌گر عمل او خواهد شد. پیشگام باید برای این مهم، متدی برگزیند که از یک سر در ارتباط با واقعیت‌ها و از سوی دیگر در پیوند با حقیقت‌ها باشد. «روش» او باید در گرو «نگرش» و در کادر تبیین‌های کلی شکل گرفته باشد و از سوی دیگر از عینیات آغاز شود و او باید از ایدئولوژی خویش، تئوری‌های خاص و مشخصی را استخراج کند که به او، چگونگی بر خورد با تضادها را بیاموزد. او باید از همین تضادهایی که توده‌ها را سرگشته و پریشان و محکوم کرده، راهی برای حاکمیت مستضعفین پیدا کند و این کار با غور در ذهنیات ممکن نیست، بلکه او باید همواره در متن حوادث قرار داشته باشد و با ارزیابی مستمر تاثیرهای و علت‌های پیشامدها، این تئوری‌های را به کف آورد.

پس پیشگام با حضور در متن اجتماع و با تکیه بر تضادهایی که وجود دارد، توده‌ها را به حرکت ترغیب می‌کند و برای خودآگاه نمودن توده‌ها، به «رشد تضادها» می‌پردازد. «رشد تضادها» به چه معنی است؟ به مثال روستا بر می‌گردیم. آیا باید به آن تضادهایی که بر شمریم چیزی افزود؟ آیا باید تضادهای جدید آفرید؟ به هیچ وجه! گفتیم که در این روستا، تضادهای فراوانی حاکم است و هر یک از این تضادها، حرکت دهقانان را به سمتی متفاوت جهت می‌دهد و برآیند و ماحصل تمام این حرکت‌ها و تضادها، «بی‌جهتی» است. پیشگام وظیفه دارد تمام این حرکت‌های پراکنده را که در نهایت هیچ حاصلی ندارد به سوی یک تضاد مشخص جهت دهد، و این چیزی

است که ما آن را «رشد تضادها» نام نهاده‌ایم و طبیعتاً با افزایش تضادها مغایر است. در «افزایش تضادها» هیچ گونه جهت گیری خاصی منظور نیست و تنها به نفی خودآگاهی و سکون توده‌ها منجر می‌شود. اما «رشد تضادها» حرکتی جهت دار است و برای رشد یک تضاد، چه بسا تضادهائی که باید افول یابند. قطعاً مقابله با فنودال در یک روستا ممکن نیست جز با تخفیف تضادهای خانوادگی و مذهبی؛ و پیشگام باید این تضادها را در کادر تضاد اصلی ایزوله کند. برای ایفای این رسالت، او باید در میان توده‌ها باشد و با اعلامیه‌ای که پخش می‌کند، صحبتی که می‌کند و با استفاده از هر وسیله دیگری که می‌تواند و کارایی دارد مثل هنر متعهد از قبیل شعر، نمایش، شبیه سازی، ... توده‌ها را به تضادهایی که در آن قرار گرفته‌اند آگاه گرداند، به آن‌ها نشان دهد که از رنج‌هایشان با خبر است و مبارزه‌ای خودجوش را در آنان زنده کند.

این است که پیشگام وظیفه دارد در هر مکان و موقعیت، ماهیت تضادها را به ضمیر خودآگاه توده‌ها وارد کند و آنان را به برخورد و «تقابل با تضادها» وا دارد و تنها از همین طریق است که توده‌ها به رشد و تکامل می‌رسند. توده‌ها باید با حادثترین تضادهایی که بر آنان حاکم است مقابله کنند تا به تدریج امامت و وراثت بُعد بالنده بر زمین را تحقق عینی بخشند. در این روند وظیفه‌ای که پیشگام بر عهده دارد این است که در هر موقعیت تضادها را اصلی، فرعی نموده، و خیزش انقلابی‌شان را به سوی اصلی‌ترین تضادها سمت دهد. او باید در هر محیط، متناسب با شرایط و ویژگی‌های همان نقطه موضع گیری کند و برای مثال او نمی‌تواند با پخش کردن اعلامیه‌ای که برای شهر و مسائل آن نوشته شده، در یک روستا، حرکت بیافریند و یا گمان برد تراکتی که در یک استان توانسته است شبهه‌ای را فرو شکند، در جای دیگر نیز همان تاثیر را دارد، او باید برای هر جا شعاری را انتخاب کند که با نیازهای آن منطقه هم خوانی داشته باشد و اگر یک جا برای تحقق شورا مبارزه می‌کند، در جای دیگر شعار خلع ید از فنودال را می‌دهد و در جای دیگر ... هیچ گاه این شعارها و موضع گیری‌های او نباید خارج از موضع گیری‌های واحد و سراسری وی باشد و ناقض مبارزه قهرآمیز او بر علیه امپریالیسم، و نوع برخورد او با هیئت حاکمه و جریان‌های دیگر، گردد. بلکه باید همواره شعاری را انتخاب کند و بر تضادی تکیه نماید که توده‌ها را بیش از پیش به سوی استراتژی سراسری و عام او نزدیک گرداند. با چنین حرکتی است که پیشگام از بسیاری از آفت‌ها چون آوانتاریسم، سکتاریسم، ... خواهد رست چرا که:

«و باز مبارزه سیاسی است که روشنفکر را با متن مردم، خواست‌ها، نیازها، ایده‌آل‌ها، قدرت‌ها و ضعف‌های مردم آشنا می‌کند و از بیماری پرت افتادن از مردم و یا جلو افتادن از مردم که غالباً روشنفکران بدان دچار می‌شوند - رهایی می‌دهد و او را مقید

می‌سازد که پیشاپیش مردم اما متصل به مردم در حرکت باشد^۴.

به امید آن که پیشگامان مردمی و همه کسانی که نسبت به اسلام و توده‌ها مسئولیتی احساس می‌کنند، بیشتر به رسالت‌ها، وظایف و چگونگی‌های حرکتشان آگاه گردند. البته باید دانست که پیمودن این مسیر و رسیدن به این اهداف دفعتاً ممکن نیست و باید در یک پروسه تشکیلاتی، همراه با انتقادات و تصمیم‌های مکرر و همیشگی صورت پذیرد.

یک پیشنهاد همواره باید بدانند با تضادهایی که پیرامون او وجود دارد، چگونه باید برخورد کند تا اگر فردا در مدرسه و کارخانه و یا روستایی بود، بتواند از تضادهای اجتماعی، بستری برای حرکت، مبارزه و خودآگاهی توده‌ها بگستراند و می‌داند که تنها در این مسیر خودسازی و یا حتی کادرسازی در یک حرکت تشکیلاتی امکان پذیر می‌شود.

«باید دانست که به چنین درجه‌ای از خودسازی فکری و وجودی تنها از طریق کتاب، تحقق و دانش نمی‌توان رسید، زیرا سخن از یک نظریه‌ی فلسفی تازه نیست، سخن از رسیدن و آفریدن انسانی تازه است و انسان تنها با نظریه ساخته نمی‌شود، کار...»^۵!

منشاء تکوین تضادها در جامعه

گفتیم در هر جامعه، تضادهای بی شماری وجود دارند و با نگاهی به یک روستا، توانستیم فهرستی از این تضادهای متنوع را شماره کنیم.

اما این تضادها از کجا ریشه می‌گیرند؟ علت العلل آن‌ها چیست؟ و چگونه باید آن‌ها را از میان برداشت؟

از دیدگاه قرآن، زمانی وجود انسان و جامعه از تضادها عاری بود. انسان در حصار جبرها و غرایز، در «جنت» می‌خرامید و رابطه‌اش با دیگران، از حالت طبیعی خارج نمی‌گشت و جامعه نیز از «اختلاف‌ها» بری بود در حالی که وحدت بر آن حکم فرما بود، حرکت می‌کرد:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً... - آیه ۲۱۳ - سوره بقره»

در آن زمان، انسان بسان دیگر موجودات، از طبیعت نیازهای غریزی خویش را می‌جست و با آن هم‌سازی داشت. اما به تدریج، در برخورد با طبیعت، خصلت‌ها و

۴. نقل از کتاب خودسازی انقلابی - معلم کبیر شریعتی

۵. همان مرجع

ویژگی‌های نهفته انسان به منصفه ظهور رسیدند و عمده‌ترین ویژگی انسان که همان بی‌نهایت‌طلبی او است، او را به تسخیر طبیعت واداشت. ولی فزون‌جویی انسان در همین مرحله متوقف‌نماند، او با خروج از حالت متعادل خویش و شکستن حصار جبرها، تسخیر و استثمار از طبیعت را به درون اجتماع نیز منتقل کرد و آن صورت «یکسانی» و بی‌تضادی جامعه را از میان برد و بدنی‌سان در تاریخ «سلطه» پدید آمد، استثمار و بهره‌جویی که انسان تا این زمان بر طبیعت روا می‌داشت در روابط میان انسان‌ها نیز بروز پیدا کرده و استثمار هم‌نوعان از یک‌دیگر، در شکل دو طبقه حاکم و محکوم «بهره‌کش» و «بهره‌ده» متجلی شد.

تکوین استثمار که نقطه آغاز انحراف جامعه در تاریخ انسانی است، تضادهای دیگری نیز پدید آورد، برای صیانت از این روابط، استبداد و استثمار تولد یافت و با انتقال استثمار به روابط بین‌جوامع، استثمار نیز پا به عرصه حیات گذاشت و این چنین تضاد در تمامی زوایای انسان، جامعه و تاریخ، رسوخ کرد.

«رفتن» و «راه»ی که انبیاء برای حل تضادها ارائه دادند

در جامعه‌ای که تضادها حاکم گشته و انسان‌ها از حل آن‌ها عاجز مانده بودند، انبیاء مبعوث شدند تا انسان را در گذشتن از موانعی که بر سر راهشان قرار داشت و حل تضادهایی که بر زندگی او سیطره یافته بود، یاری رسانند.

گفتیم که انسان و جامعه و تاریخ، هر سه دست‌خوش تضاد گشته بودند و این تضادها باید از میان برداشته می‌شد، اما چگونه؟ و در چه راهی؟

انبیا قبل از هر چیز به ارائه «راه» و بستری پرداختند که حل تضادها در آن‌ها امکان‌پذیر و وجودشان قابل‌ارزیابی بود. چرا که باید گفت تضادهای اجتماعی پیش از آنکه صرفاً به عنوان یک «واقعیت» ارزشمند باشند که مانند شب و روز، می‌آیند و می‌روند و تغییر پیدا می‌کنند. از دیدگاه انبیاء عامل‌ها و پارامترهایی بودند که حرکت و رشد انسان را تحت الشعاع خویش در آورده و انسان را دگرگونه و گاهی حتی مسخ می‌کردند. پس مبارزه با تضادها، از این دیدگاه بود که مورد توجه قرار می‌گرفت و بدان پرداخته می‌شد:

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ... - راه «رشد» و «غی» روشن گشته است. پس آن‌کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به ریسمان استواری چنگ زده که آن را گسستی نیست، و خدا شنوا

و دانا است. خدا «ولی» کسانی است که ایمان آورده‌اند، برون می‌آورد ایشان را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی و آنان که کفر ورزیده‌اند، دوستان ایشان ستمگرانند که برون می‌راند ایشان را از روشنائی به سوی تاریکی‌ها - آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ - سوره بقره».

ملاحظه می‌کنیم که تضادهای مختلف، قبل از هر چیز در ارتباط با «بودن» و «شدن» انسان است که مفهوم پیدا می‌کنند و به همین علت هم انبیاء بیشتر از هر چیز، راه شدن انسان را تبیین می‌کردند. (روشن ساختن رشد و غی) طرح ثنویت و جدال خدا و شیطان نیز که تنها در رابطه با حرکت و انتخاب انسان مفهوم پیدا می‌کند، ملاکی است برای ارزیابی صیوررت‌ها بدان گونه که یا «شدن» انسان به سوی خداست، که این مسیر، ظلمت‌ها و انحراف‌های درونی‌اش را به نور و راستی بدل می‌کند و استعدادها و قوه‌های تکاملی‌اش را فعلیت می‌بخشد و یا شدن او در جهتی معکوس است، به اسفل السافلین روی دارد و او هر چه بیشتر در این مسیر (راه غی) گام می‌نهد، ظلمت‌ها و انحراف‌ها در درونش بیشتر پا می‌گیرند تا آنجا که بذر وجودی‌اش را پوشانده و او را از خویشتن بیگانه می‌سازد (مفهوم کفر).

این آیه مسئله دیگری را نیز واضح می‌سازد و آن اینکه «دو راه» از میان عالم مجردات و مثل‌ها نمی‌گذرند، بلکه دقیقاً در بستر تضادها و موضع‌گیری‌های انسانی - اجتماعی است که مفهوم می‌یابند (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ...) و در میان برخوردارها و در صحنه عمل است که عینیت پیدا می‌کنند.

«الَّذِينَ آمَنُوا يَفْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ...» - در راه خدا می‌جنگند کسانی که ایمان آوردند و در راه طاغوت قتال می‌کنند، کسانی که کفر می‌ورزند - آیه ۷۶ - سوره نساء».

دانستیم که انبیاء قبل از هر چیز «راه» انسان و مسیر «شدن» او را مشخص می‌کنند، «شدن» و صیوررتی که تنها در صحنه عینیات شکل می‌گیرند و هیچ‌گاه از کادر راه (یا راه تقوی و یا راه فجور) خراج نمی‌شوند. بعد از آنی که راه مشخص شد چگونگی برخوردارها هم باید مشخص شوند چرا که بدون شناخت برخوردارها، نمی‌توان «راه» را پیمود، و سختی و پیچیدگی راه، نیز، از اینجا آغاز می‌شود، با هر تضاد، برخوردارهای متفاوتی را می‌توان برگزید و در همین گزینش‌ها است که کمبود شناخت‌ها، خصلت‌ها (راحت طلبی‌ها و...) چهره رو می‌کنند.

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِنَّهُ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَأِنَّ كَثِيرًا مِّنْ أَهْلِ بَيْتِكُمْ آلُ الْعَادِيَّةِ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ لَكُمْ وَأَنْتُمْ تَكْفُرُونَ...» - هنگامی که خدا وعده فتح یکی از دو طائفه را به شما داد (که یکی از آن‌ها کاروانی بود با محافظین اندک و اموال بسیار و طائفه دوم، سپاهی با هزار مرد جنگی) شما مایل بودید با طائفه‌ای که سلاح و شوکتی

نداشت روبرو شوید و لیکن خدا می‌خواست حق را به کلمات خود برقرار سازد و ریشه باطل را قطع کند - آیه ۷ - سوره انفال».

باید جهد کرد و به قریش لطمه وارد ساخت. اما، چگونه؟ با این تضاد چسان باید روبرو شد؟ در این جا است که «روش» های متفاوتی عرض وجود می‌کنند و چگونگی‌های مختلفی مطرح می‌شوند، در میان این روش‌ها، آن روشی صحیح است که در کادر نگرش باشد و در برخورد با تضادها، آن استراتژی را باید برگزید که راه تحقق یافتن آرمان‌های ایدئولوژیک را صحیح‌تر نمایان می‌سازد، چگونه؟

شیوه برخورد با تضادها

تضادها بی شمارند و نمی‌توان خود را به دست باد حوادث سپرد تا در برابر هر تضادی که قرار گرفتیم، به شیوه‌ای مکتبی (!) در برابر آن موضع اتخاذ کنیم. باید پیشاپیش به رویارویی تضادها شتافت و با آگاهی یافتن بر تضادها، آن‌ها را دسته بندی کرده و راه مقابله با آن‌ها را پیدا نمود در غیر این صورت به یک باره مشاهده خواهیم کرد که با «گوشه یخ زده» تضادمان همان قدر شدید است که با مسائل طبقاتی اجتماع و دشمنان خارجی انقلاب! به طور کلی تضادهایی را که با آن روبروئیم، می‌توانیم در سه دسته تقسیم بندی کنیم: تضادهای انسانی، تضادهای اجتماعی و تضادهای تاریخی.

اما چگونه باید با این تضادها مقابله کرد و به حل آن‌ها پرداخت؟ آیا باید کدخدوار در خانه خویش نشست و به حل اختلاف میان خانواده‌ها و همسایه‌ها همت گماشت؟ آیا این کار عبث و تکراری، تمامی خواهد داشت و به نتیجه‌ای منجر خواهد گشت؟ یا این عمل به آن می‌ماند که بخواهیم شرهایی که از یک آتش انبوه در این سو و آن سوی افتاده است، با کوشش فراوان خاموش کنیم و به اصل آتش کاری نداشته باشیم یا آن که بسان افلاطون در گوشه دنج اتاق خویش نشسته و در ذهن خویش، مدینه‌های فاضله به پا کنیم، تضادهای تاریخی را در آنجا از میان برداشته، گرگ و میش را با هم آتشی دهیم و حتی قوانین مدنی آن جامعه را نیز به رشته تحریر بکشیم؟

بدیهی است که هیچ یک از این دو راه به نتیجه‌ای نخواهد انجامید: یکی به پراگماتیسمی کور منجر خواهد شد و دیگری از دنیای ذهنیت‌ها فراتر نخواهد رفت. پس اگر راهی برای حل تضادهای انسانی و تاریخی جستجو می‌کنیم، باید آن را در اجتماع بیابیم. در برخورد با مسائل اجتماعی است که می‌توان تضادهای انسانی را نیز ایزوله کرد. از میان بردن خصلت‌های نفسانی با ریاضت‌ها و زندگی‌های صوفی منشانه ممکن نیست و ریاضت‌ها نیز نتیجه چندان‌ی به بار نیاورده است. عارضه‌های درونی به سان قدرت طلبی، ضعف نفس، رفاه طلبی و... به طور مکانیکی رفع نخواهند شد و به گونه‌ای

دیگر و حتی متضاد جلوه نشان می‌دهند. پس برای خود سازی باید راه جامعه سازی را پیش گرفت. چه، یک مبارزه اجتماعی در کوران خویش انسان‌های والا پدید می‌آورد. تاریخ نیز، از آن جا که با حرکت اجتماع در بستر زمان رقم می‌خورد، حل تضادهای آن به ایجاد دگرگونی در جامعه بر می‌گردد، پس باید پای به جامعه نهاد چرا که از «امروز»، «فردا»ها پدید می‌آید و در برخورد با «جمع»، «انسان» آفریده می‌شود.

پس موانع اجتماعی را باید برای برخورد برگزید و استراتژی نیز از میان تضادهای اجتماعی می‌گذرد. اما در اجتماع نیز تضادهای متفاوتی وجود دارد. به کدام یک از آن‌ها باید پرداخت؟ آتش کدام تضاد را باید شعله ور کرد؟ برخی از تضادها هستند که اگر توده بدان بپردازد، آب را به آسیاب طبقات حاکم و ددمنشانش باز گردانده است و این خود او است که میان دو سنگ آسیاب تضاد خرد می‌شود و نیروی‌اش را از دست می‌دهد. پاره‌های تضادهای نژادی و مذهبی از این گونه‌اند. حاکمیت‌های ضد خلق در بسیاری موارد خود به این گونه تضادها دامن می‌زدند تا توده‌ها را از تضاد اساسی که عبارت است از جلوس خود ایشان بر سریر قدرت، باز دارند و این است که به ناگاه مشاهده می‌کنیم جنگی در می‌گیرد، توده‌ها بسیج می‌شوند، خود را مهیا می‌سازند، اما نه برای گرفتن حقوق خویش از کف غاصبان حاکم، که بر علیه یکدیگر که آیا اسب ذوالجناح نر بوده یا ماده، وای بر سر آنکه چرا در روز عاشورا و ایام سوگواری مسلمانان، هندوان به فلان جشن مذهبی خویش پرداخته‌اند و یا...

ما این گونه تضادها را، تضادهای مصنوعی می‌نامیم، تضادهایی که هیچ نفعی به حال توده‌ها ندارند و تنها به آشفته‌گی بیشتر ذهن منجر می‌شود.

استثمار یکی از عمده‌ترین موانعی است که بر سر راه بشر قرار دارد و زیربنای تکوین بسیاری از تضادهای دیگر را نیز تشکیل می‌دهد. رابطه بهره‌کشی انسان از هم نوع خود که برای اولین بار در جوامع بشری پدید آمد، در میان دیگر پدیده‌ها به هیچ روی سابقه نداشت و تنها این انسان بود که به پاس اراده و انتخاب خدا دادی‌اش، چنین رابطه‌ای را پدید آورده و خداوند چه آگاهانه، ظلوم و جهول نام‌اش نهاده بود! ستم پیشه‌ای نادان که تمام سرمایه وجودی‌اش را به تباهی ناپایان بهره‌کشی‌ها و بهره‌دهی‌ها می‌فروشد. داد و ستدی که آنچه در آن از میان می‌رود، گوهر انسانی است!

به هر حال استثمار امروز از رابطه میان چند تن و دو طبقه و محدود بودن به مرزهای یک قبیله و یا یک جامعه گذشته ابعادی جهانی به خود گرفته است. امروز دیگر آن زمان که سرمایه‌داری - به دیوانگی - زیاد تولید می‌کرد و ارزان می‌فروخت تا رقابت‌ها محفوظ بماند سپری گشته و به «فرزانگی» چنان انسجامی به خود بخشیده که دیگر غارت تمام جهان نیز او را سیر نمی‌سازد، امپریالیسم امروز به بزرگترین دشمن خلق‌های جهان بدل گشته است، هر چند که استثمار گران کوچکتری نیز وجود

داشته باشند که در داخل مرزهای کشورهای تحت سلطه بی آنکه کار تولیدی چندان انجام دهند، از قبل باروی دیگران نان می‌خورند اما اینان در مقطع فعلی، دشمنان قابل توجهی محسوب نمی‌شوند و این امپریالیسم، استثمارگر اعم و غارتگر عمده تمام جهان است که باید آماج مبارزه خلق‌ها قرار گیرد.^۶

در مسیر این مبارزه، تضادها و موانع دیگری نیز وجود دارند، از جمله حاکمیت‌های متنوع سیاسی، جنگ‌های غیر عادلانه و دیگر پیچیدگی‌ها که مسیر مبارزه را سخت‌تر و دشمن را پنهان‌تر می‌کنند. تمام این موانع باید با ملاک «تضاد عمده» و نقشی که در مسیر مبارزه با این تضاد ایفا می‌کنند، ارزیابی گردند و آن گاه نسبت به تأثیرشان در این مبارزه، موضعی اصولی نسبت بدانان اتخاذ شود، موضعی که مبارزه اساسی را منحرف نکرده، بلکه در خدمت آن واقع شود.

پس از آنکه تضاد عمده و یا به عبارت دیگر، تضاد استراتژیک انقلاب معین شد، تکیه گاه استراتژیک انقلاب نیز به تبع آن مشخص می‌گردد. یک مبارزه ضد استثماری، تنها کارگران و دهقانان را به عنوان تکیه گاه می‌پذیرد ولی در یک مبارزه ضد امپریالیستی، تمام خلق، به طور یک پارچه، شرکت می‌کنند بدیهی است که منظور از خلق هر آن کس که نام فلان ملیت را بر روی شناسنامه خویش یدک می‌کشد، اما از کانال‌های بی شماری اقتصادی و سیاسی از حضور امپریالیسم سود می‌برد، نیست. بلکه صرفاً طبقاتی است که فشار استثمار امپریالیسم بر روی دوش آنان قرار دارد. طبقات کارگر، خرده بورژوا و دهقان و در جامعه‌های مانند جامعه ایران، چه بسا که قشر خرده بورژوازی، به علت برخوردار بودن خود از آگاهی سیاسی بیشتری نسبت به سایر طبقات، سریعتر به صفوف مبارزه بپیوندند. در چنین حالتی، نباید از پذیرفتن واقعیت سر باز زد و نقش قشر نسبتاً وسیعی از خلق را در تکوین و دامن زدن به اولین آتش‌های مبارزه، نادیده گرفت. اما به هر حال باید به یاد داشت که مبارزه با امپریالیسم، مبارزه‌ای است متشکل، قهرآمیز و درازمدت.

مبارزه پیشگام و مبارزه توده

نکته دیگری که نمی‌توان چشم بر آن فرو بست ناپکسانی انگیزه‌های پیشگام و توده در

۶. در اینجا ممکن است این ایراد گرفته شود که مگر شما، اصالت را از آن تضادهای داخلی نمی‌دانید؟ پس چرا مبارزه با امپریالیسم را ترویج می‌کنید در صورتی که این دشمن نسبت به جامعه ما (هر چند به طور نسبی) تضادهای بیرونی است؟ در پاسخ باید گفت که در تکوین تضادها «درون» همواره نقشی اساسی‌تر را به عهده دارد و «برون» شرط است به عنوان مثال، برای تحلیل نفوذ امپریالیسم در میهن مان، باید قبل از هر چیز به اوضاع درونی و تاریخی کشور مان باز گردیم. اما برای تغییر دادن و دگرگون کردن، باید عمدتاً تضادهای بیرونی را مورد هدف قرار داد.

مبارزه و همچنین تفاوت کیفی مبارزه این دو می‌باشد.

توده‌ها همواره در بستر عینیات قرار دارند و فشار دردها را بر گرده خمیده خویش، حس می‌کنند. مهم‌ترین مسئله‌ای که برای توده وجود دارد «نان» است و برخلاف سخن آن متفکری که می‌فرمود: «حدیث - فقر، همسایه دیوار به دیوار کفر است» استثناهایی نیز دارد و قانونی عام نیست، باید گفت که برای توده‌ها، این قانونی عام و بدون استثنا است. توده‌ها برای «نان» به صف مبارزه می‌پیوندند و مورد تشویق انبیاء نیز قرار می‌گرفتند و هم آنان می‌گفتند که آن کس که معاش نداشته باشد، از معاد نیز بی بهره خواهد بود. توده‌ها مشرک و کاسب کار نیستند تا «هم به فال و هم به تماشا» دعوت انبیاء را بپذیرند و آنچه همواره از سوی پیشگامان نهضت انبیاء عجیب شمرده می‌شد، سکوت و سکون توده‌ها بر گرسنگی و فقر خویش بود.^۷

اما پیشگامان چنین نیستند، آنان قبل از هر چیز به ذهنیت‌ها می‌اندیشند و آرمان‌ها و ایده‌ها را مقدس می‌شمرند، پیشگامان حتی استثمار را نیز می‌توانند در لایبایی فرمول‌های ریاضی درک و تحلیل کنند. اینان از نان خویش دست می‌کشند تا توده‌ها به نان دست پیدا کنند. زندانی شدن در سلول‌های تنگ را به جان می‌خرند تا بلکه توده‌ها آزاد شود؛ و این چنین است که مبارزه پیشگام برای «نان» نیز مفهومی معنوی پیدا می‌کند - چه خود بپذیرد و چه نپذیرد - و تنها با ذهنیت‌ها و آرمان‌ها قابل توجیه است. پس عجیب نیست اگر همواره پیشگام را در نبرد با خفقان و فریب می‌بینیم، پیشگام نسبت به استبداد، کینه‌ای پایان ناپذیر دارد چرا که استبداد، آزادی اندیشیدن را از او سلب می‌کند و استحمار را آماج حملات‌اش قرار می‌دهد چرا که استحمار، آرمان‌ها و شعارهای انقلابی او را مسخ کرده و در خدمت نیات پلیدش در می‌آورد.

البته پیشگام، روشنفکر محفل نشینی نیست که مبارزه‌اش بر علیه استبداد و ارتجاع، با اعطای شب‌های آزاد شهر و غزل تمامی پذیرد و او را راضی و قانع گرداند و اما به هر حال باید دید چه رابطه‌ای میان مبارزه پیشگام و توده‌ها وجود دارد؟ چرا در حالی که مبارزه یکی بر علیه استثمار است، دیگری به استثمار می‌اندیشد؟

می‌دانیم که زندگی توده با درد و رنج و فشار و زنجیر قرین گشته است و کمتر کسی است که اندکی از مسئولیت در وجودش داشته باشد و نسبت به این فشارها، مسئولیتی احساس نکند، در این میان، پیشگامانی و انبیاء که جای خود دارند، آنان تمام وجودشان را وقف آن نمودند تا اثری از دردها و زنجیرها در زندگی توده باقی نماند.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - و بارها و زنجیرها را از ایشان رفع می‌کند - آیه ۱۵۷ - سوره اعراف».

۷. عحبت لمن لا يجد قوت فی بینه کیف لایخرج علی الناس شاهرا سیف (ابوذر).

مستضعفین نیز همواره در این اندیشه بوده‌اند که یاری دهنده‌ای نزدشان آید، پیامبر معجزه‌گری فرود آید، امام نجات بخشی ظهور کند و این زنجیرها را از دست و پای آنان بزداید و این آرزو را همواره به گونه‌های مختلف در سر می‌پروراندند و این دعا را با کلمات مختلف بر زبان می‌راندند که «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» - خدایا ما را از این دیار ظلم خارج کن و (در مقابل این دشمنان) و از جانب خود برای ما دوست و یابوری قرار ده - آیه ۷۵ - سوره نساء».

اما پیشگامان واقف بودند که آنان وظیفه ندارند به نیابت توده مبارزه کند و سپس وکالت آن‌ها، بر تخت تکیه زنند و توده را به بازگشتن به خانه‌ها و حفظ آرامش بخوانند! و حدیث تمام انقلاب‌های شکست خورده را باز تکرار کنند! این توده‌ها هستند که باید برخاسته و زنجیرهای نظام اسارت را بگسلند. پیشگامان به تنهایی هیچ گاه نتوانسته و نخواهند توانست چنین کاری را انجام دهند، آنان ترجیح می‌دهند که دندان صبر بر جگر پر از خونابه‌شان به فشارند اما معرکه‌ای به پا نکنند که توده‌ها در آن، دوستان و دشمنانشان را نشناسند و ناآگاهانه بجنگند برای کسانی که دوستان و دشمنان خویش (!) را می‌شناسند، اما جنگ نمی‌کنند و به راستی که زشت است چهره پیشگامی که به گود معرکه‌های حیدر نعمتی وارد می‌شود، بدان امید که توده‌ها از بیرون برایش کف بزنند! پس قیام وظیفه توده‌ها است و آنانند که باید برای برپائی قسط به پا خیزند.

«... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» - تا توده‌ها به قیام به قسط برخیزند - آیه ۲۵ - سوره حدید».

پس وظیفه پیشگام چیست؟ او باید کاری کند که توده‌ها برخیزد. او باید توده‌ها را به توانمندی پاهای استوارشان آگاه سازد تا بدون هراس، پای به راه نهند و رفتن آغاز کنند. وظیفه‌ی پیشگام آن است که القانات ذهنی که توده‌ها را به سکون کشانده‌اند از میان بردارد و تخیلهای فکری را بزداید تا توده‌ها موقعیت خویش را شناخته و به تغییر آن بپردازند.

پس مبارزه پیشگام ضد استحماری است، او با استعمار مقابله می‌کند تا توده بتواند با استثمار مبارزه کند، او می‌داند که تضادها به خودی خود حرکت نمی‌آفرینند بلکه این احساس تضادها از سوی توده‌ها است که آنان را به حرکت وامی‌دارد. پس او این احساس تضادها را به میان توده می‌برد. «دیالکتیک را در بستر واقعیت» برای آنان طرح می‌کند. در قبال مسائلی که توده با آن روبرو است موضعی می‌گیرد، راه حل ارائه می‌دهد، توده را به ماهیت دوستان و دشمنانش آگاه می‌سازد و بدین سان، توده‌ها به تدریج او را می‌شناسند، صداقت‌اش را درمی‌یابند و پیشگامی او را می‌پذیرند و به حرکت در می‌آیند. چرا که توده حرکت خویش را از عینیات آغاز می‌کند، در صحنه

واقعیاتی که به طور روزمره با آن در تماس است، راه خویش را می‌یابد و پیشگام نیز در همین کلاس باید درس دهد.

اما آغاز حرکت پیشگام به گونه‌ای دیگر است. این آرمان‌ها و اصول کلی ایدئولوژی‌اند که او را به حرکت وا می‌دارند! و حتی استثمار را نیز پی از آنکه با گرسنگی خویش لمس کند، با فرمول‌ها احساس می‌کند! عشق پیشگام به توده او را وامی‌دارد تا دنیای ذهنیات را زیر و رو کند، قانونمندی‌های استثمار را درک کند، علت العلل محروم ماندن همیشگی توده‌ها را بیابد، بر تضاد در میان طبقات حاکم آگاه شود، تضادهای عمده را پیدا کند و قوانین کلی مبارزه را استخراج نماید، تا راهنمای عمل خویش قرار دهد.

این مرحله را در حرکت پیشگام «امه خیر» می‌نامیم، مرحله‌ای که پیشگام در آن ایدئولوژی و تئوری‌های کلی خویش را تدوین می‌کند. پس از این مرحله، پیشگام در صدد تشکیل حزب بر می‌آید، حزب در واقع تلفیقی است از حرکت توده‌ها با ایدئولوژی پیشگام، تلفیق و پیوندی که در «مبارزه» عینیت می‌یابد، همان مبارزه‌ای که قرآن «قیام به قسط» نام‌اش نهاده است.

پیشگام تا رسیدن به این مرحله، راه درازی را در پیش دارد و آفات بسیاری بر حرکت او عارض می‌گردد که مهم‌ترین این آفت‌ها و بی‌علاجی‌ترینشان، بیزاری پیشگام از توده‌ها می‌باشد. در تاریخ بسیار دیده شده که توده‌ها به پیشگام، سنگ پرتاب کرده پیشانی‌اش را خونین و دندان‌هایش را خرد می‌کنند، فحش‌ها و تهمت‌ها بر او روا می‌دارند کاری نداریم که این حرکت‌ها به تحریک عوام فریبان صورت می‌بپذیرد - و بیگانه‌اش می‌خوانند. این دوری و غربت توده‌ها از دوستانشان هیچگاه چندان تعجب بر انگیز نبوده است، چرا که به هر حال، تاریخ از این صحنه‌ها بسیار دیده است، شهادت پیشگام در مسجد اتفاق می‌افتاد و توده با تمسخر می‌پرسد مگر او با نماز و مسجد آشنایی داشته؟

اما آنچه عجیب است و باید فاجعه‌اش خواند آن است که پیشگام از توده بیزار گردد، به او نیندیشد و در فضایی غیر از او دم بزند، فاجعه آنجا است که پیشگام در حرکت خویش به یاس برسد و به یک باره در اوان حرکت‌اش عاصی شود و بگوید:

هر چه گفتیم و نوشتیم چو آدم نشدند زین سپس اول از این گاو و خران باید کشت

همین یاس است که ماهی را از آب و پیشگام را از توده جدا کرده و او را به نزدیک شدن به ساحل ضد خلق وا می‌دارد. پیشگام برای گریز از این آفت، باید همواره در جریان مشکلات توده‌ها قرار داشته باشد، بر تضادهایی که در آن قرار دارند آگاه

شود و در مرحله از حرکت‌اش و در هر منطقه‌ای که هست، آن‌ها را تحلیل کند و به اندازه توانی که دارد و با هر زبان که می‌تواند آن‌ها را به توده انتقال دهد. این عمل تئوری‌های او را بارورتر خواهد کرد و پیشگام را نیز ورزیده تر خواهد ساخت. او به هیچ وجه نباید انتظار داشته باشد که این حرکت‌اش در عرض چند روز ثمر داده و توده‌ها را به گرد او جمع کند. اما این کار بالاخره تاثیر خویش را خواهد گذاشت و هر اندازه او را به توده نزدیک کند، توده را نیز به او نزدیکتر خواهد ساخت و به تدریج باعث خواهد شد که توده‌ها دوستان و دشمنانشان را باز شناسند، تضادهایی که در آن قرار گرفته‌اند، احساس کنند و برای مبارزه با این موانع بسیج شوند.

اما هشیار باشیم که در میان توده‌ها بودن، ما را از راه مان غافل نکند، به پراکنده کاری دچار مان نسازد، در میان توده‌ها گم نشویم و به ورطه عمل زدگی و یا سکون که دو روی یک سکه‌اند در نیفتیم و فراموش مان نشود که وظیفه پیشگام آن است که توده را به حرکت در آورد و آنان را در مسیر استراتژی خویش جهت و رشد دهد.

والسلام

